

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: تی یری میسان- Thierry Meyssan
برگردان از: حمید محوی
۰۵ دسمبر ۲۰۱۸



تی یری میسان

چگونه غرب فرزندانش را می درد

برای تی یری میسان، فرانسویها نخستین ملت غربی هستند که با آمدن به خیابان شخصاً خطرات مقابله با جهانی سازی امور مالی را به عهده گرفتند. گرچه هنوز آگاه نیستند و تصور نمی کنند که مسائل آنان صرفاً ملی نیست و هنوز نمی دانند که دشمن آنان همانی ست که منطقه بحیره های بزرگ افریقا و بخشی از خاور میانه بزرگ را تخریب کرده است. برای درک طرحی که به شکل جدائی ناپذیر این رویدادهای ظاهراً پراکنده را به هم مربوط می کند، نگاهی به گذشته ضروری خواهد بود.

شبکه ولتر / دمشق (سوریه) / ۱ دسمبر ۲۰۱۸



علت کساد غرب

با منفعل شدن اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی در سال ۱۹۸۶ وقتی دولت قادر به مهار کردن سانحه مرکز تولید انرژی هسته‌ای مدنی در چرنوبیل نبود و سپس با استعفای پیمان وارسا، در سال ۱۹۸۹ وقتی حزب کمونیست المان شرقی دیوار برلین و سرانجام با از بین رفتن اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی در سال ۱۹۹۱ بود که مناسبات بین المللی عمیقاً تغییر کرد.

در آن دوران، رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا جرج هربرت والکر بوش تصمیم گرفت یک میلیون سرباز را از خدمت بازدارد و تلاشهایش را روی شکوفائی و توفیق کشورش متمرکز کند. خواست او تغییر فرادستی ایالات متحده آمریکا در مناطق تحت نفوذش به نقش رهبر همه جهان و ضامن ثبات آن بود. بر این اساس، او پایه‌های "نظم نوین جهانی" را فراهم کرد، ابتداء طی سخنرانی اش در کنار نخست وزیر بریتانیا مارگارت تاچر در اسپن انستیتو Aspen Institue (۲ اگست ۱۹۹۰)، سپس در سخنرانی در کنگره (۱۱ سپتمبر ۱۹۹۰) با اعلام عملیات "طوفان صحرا".

جهان پس از اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی جهان مبادلات آزاد و نه فقط مبادلات آزاد کالاها بلکه به همچنین مبادلات آزاد سرمایه‌های جهانی تحت کنترل انحصاری ایالات متحده آمریکا درآمد. یعنی گذار سرمایه داری به عرصه صرفاً مالی و نه این که حاصل مبادلات آزاد باشد بلکه حاصل نوعی بهره برداری حداکثری و استعماری از کل جهان به علاوه خود غرب. ظرف یک ربع قرن ثروتهای بزرگ ایالات متحده آمریکا چند برابر شد و ثروت کل جهان به شکل فوق العاده ای افزایش یافت.

افرادی که بتوانند هزینه این رویداد را برای غرب ارزیابی کنند بسیار اندک هستند. البته در جهان سوم شاهد ظهور طبقه متوسط هستیم، گرچه از طبقه متوسط غربی از ثروت کمتری برخوردار است و به دولتهای نوین غالباً آسیائی اجازه می دهد تا در صحنه بین المللی نقش بازی کنند. ولی هم زمان، طبقه متوسط غربی در حال ناپدید شدن است و ادامه زندگی مؤسسات دموکراتیکی که به وجود آورده بود بیش از پیش ناممکن می شود و به ویژه، جمعیت مردم مناطقی مانند بحیره های بزرگ کاملاً تارومار شدند. این نخستین جنگ منطقه‌ای است که بیش از ۶ میلیون کشته بر جا گذاشت، در آنگولا، برونڈی، نامیبیا، اوگاندا، جمهوری دموکراتیک کنگو، روآندا و زیمبابوئه و این همه در ناباوری و بی اعتنائی عمومی سپری شد.

تغییرات جامعه شناختی جهان به سرعت و به شکل بی سابقه ای در شرف وقوع است. در حال حاضر ابزار آمار گیری ضروری برای برآورد چنین امری را در اختیار نداریم. با وجود این هر یک از ما اوج گیری قدرتهای اورآسیائی را مشاهده می کند، ولی نه به معنای دوگلی "برست تا ولادیوستوک"، ولی از روسیه تا آسیا بدون اروپای غربی و مرکزی، و البته ایالات متحده که جملگی در شرف خاموشی هستند و به تدریج با حذف آزادی های فردی نیمی از جمعیت خودشان را به مناطق فقرزده محکوم می کنند.

امروز میزان محکومین به زندان در چین چهار برابر کمتر از ایالات متحده است، در حالی که قدرت خریدشان اندکی بیشتر از امریکائی هاست. عملاً چین با همه کاستی هایش به کشوری آزادتر با توفیقی بیشتر از ایالات متحده تبدیل شده است.

این روند از آغاز پیشبینی پذیر بود. درباره بر پا داشتن چنین ساز و کاری مدتها بحث و مذاکره جریان داشت. اول ماه سپتمبر ۱۹۸۷، یک مرد تقریباً چهل پنجاه ساله یک صفحه تبلیغاتی نامتعارف در نیویورک تایمز، واشنگتن پست و بوستون گلوب منتشر کرد. او به هم وطنانش علیه نقشی که رئیس جمهور بوش پدر برای ایالات متحده طرح ریزی

کرده بود هشدار می داد که ساخت و ساز "نظم نوین جهانی" فقط به مسؤلیت و هزینه خود آنها تمام خواهد شد. در آن دوران به حرفهای او خیلی می خندیدند. نویسنده این صفحه، مشاور و توسعه دهنده امور ساختمانی دونالد ترمپ بود.

کار برد الگوی اقتصادی در مناسبات بین المللی

یک ماه پس از ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱، وزیر دفاع ایالات متحده دونالد رامسفلد دوست خودش دریاسالار آرتور سربرووسکی را به عنوان مدیر دفتر جدید تغییرات نیرو (Office of Force Transformation) برگزید. او باید از دیدگاه فرهنگی همه نظامیان ایالات متحده آمریکا را متحول می کرد تا آنان بتوانند پاسخگوی تغییرات اساسی در مأموریت جدیدشان باشند.

از این پس هدف ارتش ایالات متحده دفاع از اصول یا منافع نیست بلکه به ابزاری برای باز سازی جهان و تقسیم آن به دو بخش منحصر می شود: از یک سو دولتهای مؤتلف در اقتصاد جهانی شده و از سوی دیگر کشوری باقی مانده. جنگهای پنتاگون برای تصاحب منابع طبیعی نبود بلکه برای کنترل دسترسی به این منابع برای مناطق جهانی سازی شده بود. تقسیم جهان مستقیماً حاصل روند جهانی سازی اقتصاد مالی که تا کنون نیمی از جمعیت غرب را به حاشیه رانده بود، این بار نیمی از جمعیت جهان است که باید حذف کند.

بازسازی مجدد جهان در مناطق سیاسی تعریف شده مانند "خاور میانه بزرگ" شروع شد، یعنی از افغانستان تا مراکش به استثنای اسرائیل، لبنان و اردن. جنگ به اصطلاح داخلی در افغانستان، عراق، سودان، لیبیا، سوریه و یمن بود که تا کنون چندین میلیون کشته بر جا گذاشته است.

نظام مالی جهانی سازی شده که در ایالات متحده تمرکز یافته مانند هیولائی درنده فرزندانش را می درد و با نخستین بحران خود در سال ۲۰۰۸ روبه رو شد، و حباب "وام درجه دوم" subprimes منفجر شد. خلاف نظریات رایج، بحران پیش آمده به هیچ عنوان جهانی نبود بلکه منحصراً غربی بود. برای نخستین بار دولتهای ناتو با نخستین نتایج سیاستی که پشتیبان آن بودند روبه رو می شدند. با وجود این طبقات حاکم غربی در رفتار خود هیچ تغییری به وجود نیاوردند و تنها با هم دردی غرق شدن طبقه متوسط را تماشا کردند.

یگانه تغییر قابل ذکر تصویب "قانون والکر" بود که بانکها را برای استفاده از اطلاعات به دست آمده از مشتریان جهت معامله علیه منافع آنها باز می داشت. در نتیجه اگر برخورد منافع به اوپاش اجازه داد که خیلی سریع ثروتمند شوند، معرف عمق مسأله نیست که خیلی عمیقتر است.

شورش غربی ها

شورش طبقات متوسط و مردمی غرب علیه طبقه حاکم جهانی شده از دو سال پیش شروع شد. با آگاهی به کساد غرب نسبت به آسیا، مردم بریتانیا نخستین ملتی بودند که برای نجات سطح زندگی شان اتحادیه اروپا را ترک کردند و به چین و کشورهای هم سود (Commonwealth) روی آوردند (رفراندوم ۲۳ جون ۲۰۱۶). متأسفانه رهبران بریتانیا موفق نشدند با چین به توافق پیشبینی شده برسند و در عین حال با مشکلات و خیمی در فعال سازی مجدد مناسبت کشورهای هم سود روبه رو شدند.

سپس، با مشاهده فروپاشی صنایع مدنی [غیر نظامی]، بخشی از ایالات متحده آمریکا به یگانه نامزد ریاست جمهوری که مخالف "نظم نوین جهانی" بود یعنی دونالد ترمپ در ۸ نومبر ۲۰۱۶ رأی دادند. شعار او "رؤیای امریکائی" بود.

متأسفانه برای آنان، دونالد ترامپ تیمی به جز خانواده خودش ندارد و فقط می تواند تغییرات جزئی ولی نه اساسی در ستراتیژی نظامی کشورش ایجاد کند که تقریباً همه جنرال ها و بلند پایگان آن با او مخالف هستند.

آنانی که از سوی طبقه حاکم احساس خیانت شدگی می کردند، ایتالیائی ها ۱۴ مارچ ۲۰۱۸ به حزب ضد سیستم رأی دادند : یعنی اتحاد جنبش ۵ ستاره. این احزاب ائتلافی بود برای به اجراء گذاشتن یک سیاست اجتماعی. ولی متأسفانه برای آنان، اتحادیه اروپا با آن مخالفت کرد.

در حالی که در فرانسه مالیات اجباری بین بالترینها در جهان می باشد، در کوران ده سال تا ۳۰٪ افزایش یافت، به همین علت ناگهان صدها هزار فرانسوی به خیابانها آمدند تا علیه مالیات اغراق آمیز مخالفت کنند. باز هم متأسفانه برای آنان، طبقه حاکم فرانسه آلوده به گفتمان ایالات متحده آمریکا، این فراخواستها را مردود اعلام کرد، و سعی کرد سیاستش را با شورش مردمی تطبیق دهد بی آن که تغییرات بنیادی در آن ایجاد کند.

اگر هر یک از این چهار کشور را جداگانه مورد بررسی قرار دهیم، رویدادها را می توانیم به شکل متفاوتی توضیح دهیم. ولی اگر در فراسوی فرهنگهای گوناگون آنها را به عنوان یک پدیده یگانه تحلیل کنیم ساخت و ساز یگانه ای خواهیم یافت : در این چهار کشور یکی پس از دیگری در پایان سرمایه داری، طبقه های متوسط کمابیش به سرعت در حال ناپدید شدن است و در نتیجه رژیم سیاسی که به آن شکل داده بود، یعنی دموکراسی از هم فرومی پاشد.

یا رهبران غربی نظام مالی را که ساخت و سازهای آن را به وجود آورده اند را خواهند کرد و به سرمایه داری تولیدی دوران جنگ سرد باز خواهند گشت و یا باید ساخت و ساز متفاوتی را اختراع کنند که تا کنون هیچ کس به آن فکر نکرده بوده است و یا این که غربی که طی پنج قرن هدایت جهان را به عهده داشته در هرج و مرج داخلی دراز مدت فرو خواهد رفت.

سوری ها نخستین ملت جهانی سازی نشده ای بودند که توانستند در مقابل تخریب جهان پائینی به دست رامسفلد و سبرووسکی مقاومت کنند. فرانسوی ها نخستین ملت جهانی سازی شده ای هستند که علیه تخریب اروپا دست به شورش زده اند، گرچه هنوز آگاه نیستند که علیه دشمن یگانه ای، علیه دشمن همه بشریت مبارزه می کنند. رئیس جمهور امانوئل ماکرون مرد این میدان نیست، نه به این علت که او مسؤل نظامی باشد که مسبوق به حضور اوست بلکه به این علت که امثال او محصول ناب همین سیستم هستند. در پاسخ به شورش های جاری در کشورش، او از G20 گروه کشورهای ۲۰ از بوننوس آیرس اعلام کرد که این گردهمایی از دیدگاه او موفق آمیز بوده (یعنی چیزی که در واقع نبود) که به شکل مؤثر تری نسبت به پیشینانش در جهت نامناسبی پیش خواهد رفت.

چگونه باید امتیازات را نجات داد

به نظر می رسد که طبقه رهبران بریتانیائی راه حل خودشان را پیدا کرده اند : اگر لندن به طور خاص و غربی ها به طور عام قادر به حکومت بر جهان نیستند، باید با مدارا مسأله را حل کرد و جهان را به دو منطقه جدا از هم تقسیم نمود. این سیاستی است که در آخرین ماه های ریاست جمهوری اوباما به کار بسته شد و بعد توسط ترزا می، و از این پس توسط دونالد ترامپ، با نفی همکاری و اتهامات بی پایه و اساس ابتداء علیه روسیه و حالا علیه چین.

در عین حال روسیه و چین را می بینیم که با وجود رقابت تاریخی شان، دریافته اند که هرگز نمی توانند با غربی ها متحد شوند که همواره در پی قطعه قطعه کردن آنها بوده اند. به همین علت "همکاریهای اورآسیای بزرگ" را طرح ریزی کرده اند : اگر بنابراین است که جهان به دو بخش تقسیم شود، هر یک باید سازماندهی خاص خودش را داشته

باشد. عملاً چنین امری برای چین به این معنا خواهد بود که نیمی از طرح "جاده ابریشم" و گسترش آن توسط روسیه به اورآسیای بزرگ محدود خواهد شد.

تعیین مرز تقسیم بندی

برای غرب و برای اورآسیای بزرگ، بایسته است که هر چه زودتر مرز خود را مشخص کنند. برای مثال، اوکراین در کدام بخش واقع خواهد شد؟ روسیه با ساختن پل کرچ در کریمه می خواست کشور را تقسیم کند تا دنباس و دریای آزوف، سپس اودسا و ترانسنیسترا را جذب کند. به عکس، سازماندهی رویداد کرچ توسط غربی ها پیش از شکاف در کشور هدفش جذب کامل اوکراین به پیمان ناتو بود.

به این علت که کشتی جهانی سازی اقتصاد مالی در حال غرق شدن است، بسیاری به فکر افتاده اند که منافع شخصی خودشان را با اعتنائی به دیگران از مهلکه نجات دهند. تنش بین اتحادیه اروپا و ایالات متحده امریکا نیز از همین موضوع منشأ می گرفت. در این بازی، جنبش صهیونیستی همیشه یک فاصله جلو است و از همین رو تحول سریع در استراتژی اسرائیل موجب شد که سوریه را برای روسیه رها کند و به خلیج فارس و افریقای شرقی بازگردد.

چشم اندازها

با توجه به آنچه در شرف تکوین می باشد، روشن است که شورش در فرانسه فقط آغازی روندی بسیار گسترده تر است که به کشورهای غربی دیگری نیز سرایت خواهد کرد.

در وضعیت اقتصاد مالی جهانی سازی شده تصور این امر بیهوده خواهد بود که کشوری بتواند بی آن که مناسبات بین المللی را زیر سؤال ببرد و قدرت عمل داشته باشد مسائل خودش را حل کند. در نتیجه، مشخصاً سیاست خارجی از دوران فروپاشی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی در بیرون از وادی دمکراسی نگهداشته شده. با وجود این فوریتی لازمه کار است و باید تقریباً از همه توافقات و تعهدات سی سال گذشته بیرون بیایند. فقط دولتهایی که حاکمیت خود را باز می یابند می توانند به حل مسائلشان امیدوار باشند.

لینک متن در شبکه ولتر:

<http://www.voltairenet.org/article204198.html>

گاهنامه هنر و مبارزه

۰۴ دسمبر ۲۰۱۸